

متجددان ایرانی و تجدد در عصر مشروطه بررسی ریشه‌های پیدایش جدال‌های فکری در ایران جدید

* مهدی رهبری

E-mail: Mehdirahbari@yahoo.com

چکیده:

شکل‌گیری ذهنیت عقب‌ماندگی در ایران و پاسخ بدان، از زمان انقلاب مشروطه و حتی قبل از آن، از زمان شکست ایرانیان در جنگ با روس‌ها، به یکی از دغدغه‌های بزرگ جامعه و نیروهای فکری و سیاسی آن بدل گردید. پاسخ‌های متفاوت و متعارض هر یک به این مسأله که برای نخستین‌بار در تدوین قانون اساسی و استقرار نهادهای مدرن چون پارلمان، پس از انقلاب ۱۲۸۵، سرباز نمود، به آشفتگی‌های بسیاری دامن زد و مانع پیشرفت کشور گردید. روشنفکران که برای نخستین‌بار از طریق آشنایی با دنیای جدید، سبب شکل‌گیری ذهنیت عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با غرب شدند، با طرح و اجرای مسائل جدید پس از مشروطیت، جامعه ایران را به قطب‌های مختلف فکری بدل ساختند که به رویارویی‌هایی چون سنت و تجدد و حتی میان تجددخواهان انجامید. روشنفکران ایرانی قبل از انقلاب مشروطه، از طریق رهبری فکری جامعه و نیروهای سیاسی، وارد عرصه عمل شده و سپس با انقلاب مشروطه، رهبری سیاسی جامعه را به دست گرفتند و بعدها با تشکیل دولت پهلوی در صدد مدرن‌سازی کشور برآمدند. آنها در سه دسته عمده مطابق با الگوهای غربی روشنفکری قابل تشخیص می‌باشند: لیبرال‌دموکراسی، سوسیال‌دموکراسی و مارکسیسم. سؤال مهم در این مقاله در خصوص نحوه ظهور رهبری فکری و عملی روشنفکران در قبل و بعد از انقلاب مشروطه و تفاوت میان هر سه گرایش یاد شده در باب پاسخ به مسأله عقب‌ماندگی است که به چالش‌های هویتی بزرگی در جامعه ایران منجر گردیده است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب مشروطه، نوگرایی، روشنفکران، لیبرال‌دموکراسی، سوسیال‌دموکراسی، مارکسیسم، ترقی‌خواهی، قانون‌خواهی، سکولاریسم، آزادی، سنت‌گرایی و دین



مقدمه

مهاجرت مردم به رهبری علما به شاه عبدالعظیم، در اعتراض به نارسایی‌های موجود، قبل از وقوع نخستین انقلاب مردمی در ایران - مشروطیت - سبب طرح خواسته‌هایی گردید که اصلی‌ترین آنها اجرای قانون اسلام درباره آحاد افراد و تأسیس عدالتخانه بود که در هر بلدی از بلاد ایران، یکی برپا شود که به غرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کنند. عدالتخانه مورد نظر متحصنین می‌بایست شرعی و مورد تأیید علما باشد که به رفع تظلمات بپردازد. چنانچه شاه خطاب به عین‌الدوله می‌گوید:

ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است بالصراحه مقرر می‌فرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی، که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود (کسروی، ۱۳۷۹: ۷۱).
خواسته اصلی جنبش، عدالت‌خواهی و ستاندن حق افراد و تظلم بود، به طوری که بعدها با تشکیل «مجلس شورای ملی»، نام «عدل مظفر» را بر سر در مجلس نصب کردند (وحیدنیا، ۱۳۸۳: ۱۲۵). درحالی‌که در این تحصن سخنی از «مجلس»، «قانون اساسی»، «محدودیت اختیارات شاه»، «آزادی»، «مشروطه» و دموکراسی نیامده است، در مهاجرت دوم مردم و علما به قم، به علت برآورده نشدن خواسته‌هایشان، در کنار عدالتخانه، یکی از این خواسته‌های روشنفکری یعنی تأسیس مجلس مطرح گردید که انقلاب مشروطیت بعدها با محوریت آن شکل گرفت. برای مثال، آیت‌الله طباطبایی، از رهبران مشروطه در نامه‌ای به عین‌الدوله و مظفرالدین‌شاه در دور دوم قیام مردمی می‌نویسد:

اصلاح تمام خرابی‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما ... تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند، از میان خواهد برد ... مجلس اگر باشد، ظلم‌ها رفع خواهد شد؛ خرابی‌ها آباد خواهد شد؛ خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد... (حائری، ۱۳۶۴: ۱۰۴).

تغییر موضع معترضین از تأسیس عدالتخانه به تأسیس مجلس، جنبش مردمی را از اعتراض به انقلاب تبدیل نمود؛ چه تأسیس عدالتخانه می‌توانست در چارچوب نظام سیاسی حاکم و به منظور بهبود وضعیت موجود تحقق پذیرد، بدون آنکه به شخص شاه و جایگاه وی آسیب جدی وارد سازد، اما تأسیس مجلس شخص شاه را هدف قرار

داده بود؛ زیرا مشروطیت با لوازمش یعنی پارلمان، دموکراسی، تفکیک قوا، مشارکت سیاسی مردم، پاسخگویی نهادهای حکومتی، مبارزه با استبداد و تمرکز قدرت، تشکیل دولت با اجازه مجلس و مانند آنها، همگی نقطه مقابل خودکامگی بودند.

در هنگامه این تحولات، نیروی جدیدی در صحنه سیاست و جامعه ظهور کرد که هم در پیدایش نارضایتی‌ها، بیداری ایرانیان، آشنایی با غرب و تأسیس برخی نهادهای مدرن چون مدرسه، مطبوعات و صنعت نقش عمده ایفا نمود، و هم برای برون‌رفت از بن‌بست پیش‌آمده، طرحی جامع، تنوریک و تجربی در اختیار داشت. روشنفکران تنها نیرویی بودند که راه‌کارهای عملی برای احقاق حقوق مردم ارائه دادند. از این تاریخ، به تدریج، رهبری فکری و نهادسازی جنبش در دست روشنفکران و رهبری اعتراضات و پشتوانه مردمی آن در اختیار علما قرار گرفت. همانها بودند که طرح تأسیس مجلس را به علمای متحصن قبولاندند. اما این رهبری فکری و بعداً عملی روشنفکران چگونه ممکن شد؟

مطابق مدارک تاریخی، در بستر وقایعی که به علنی شدن مبارزات مردمی بر ضد استبداد قاجاریه انجامید، هرچند غالب روشنفکران در واقعه مهاجرت صغرا از علما و مقاصد آنان حمایت کردند، اما از آنجا که از نظر روشنفکران بیم آن می‌رفت تا با تأسیس عدالتخانه، که در رأس اهداف معترضین قرار داشت، توده مردم و علما مبارزه را خاتمه‌یافته تلقی کنند، در دور دوم تلاش فراوانی از سوی آنها برای تشدید مبارزه و تضاد مردم و علما با دربار صورت گرفت تا فراتر از عدالتخانه، زمینه‌های اهداف مشروطیت و دموکراسی خواهی فراهم آید. میرزا آقاخان کرمانی در این باره می‌نویسد:

چون هنوز در مردم ایران فیلاسوفی قوت ندارد، برای اصلاح کارها اگر از طایفه علما تا یک درجه محدودی معاونت بطلبیم احتمال دارد زودتر مقصود انجام بگیرد.

از آنجا که ملت ایران نیازمند برانگیختن شور و احساسات مذهبی هستند، بنابراین اگر ما بتوانیم حمایت علمای نیمه‌بیدار را نیز جلب کنیم، به احتمال قوی خواهیم توانست به اهداف خود نایل آئیم (راوندی، ۱۳۵۵: ۳۰).

از جمله اقدامات روشنفکران در تداوم مبارزه می‌توان به تشویق علما به پایداری، تحریک و تشویق عین‌الدوله به مخالفت با ایجاد عدالتخانه (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۸۸-۲۷۲)، انتشار اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها علیه حکومت و تهدید علما به عدم سازش اشاره نمود (ص ۲۹۳). بازگشت معترضین به تهران روشنفکران را نگران سازش، تضعیف روحیه، کاهش هیجان مبارزه و دسیسه‌های حکومت گرداند. از این‌رو، به ملتهب ساختن فضای



مبارزه از طریق صحبت با علما و انتشار شبنامه‌ها ادامه دادند. بنابر نوشته دولت آبادی: «بنا می‌کنند به شبنامه و از آقایان علما بدگویی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد. مجلس خواهی شما کجا رفت، پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۳۵).

در این دوران، جلسات متعددی از سوی روشنفکران با علمای متحصن برگزار شد که آنها را به مشروطه‌خواهی و تأسیس مجلس تشویق می‌نمود. بنا بر گزارش‌ها، دو تن از اعضای برجسته محافل روشنفکری، در ملاقات با طباطبایی و بهبهانی در قم، اعلامیه‌ای که توسط خود آنها تهیه شده بود و هر دو روحانی را تهدید به عدم سازش می‌نمود، به آنها نشان دادند. چنین فشارهایی کارساز آمد و از ملک‌المتکلمین درخواست راه حل نمودند و او از آنها خواست که باید «از شاه برقراری مجلس منتخبین و حکومت مشروطیت را بخواهید». سرانجام با فشارهای صورت گرفته، سندی به امضای طباطبایی، بهبهانی و دیگر رهبران متحصن تهیه و صادر شد بر این اساس که:

امضاکنندگان برای نجات ملت ایران از زیر بار ظلم، تصمیم گرفتند که از پادشاه برقراری مشروطیت و مجلس منتخبین ملت را در ایران که از طرف جناب ملک‌المتکلمین پیشنهاد شده و ما به طیب خاطر از نظر صلاح مسلمانان و ملت ایران پذیرفتیم درخواست نماییم (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۹۹).

همچنین بست‌نشینی تعداد زیادی از مردم و بازاریان در سفارت انگلیس، با جلسات و سخنرانی‌های متعددی از سوی روشنفکران همراه بود که مردم را با واژه‌های جدید و آرمان مشروطه آشنا می‌نمود. به قول وکیل‌الدوله: «افراد قانون‌دان به جماعت بستیان پیوستند که قانون فرانسوی برای آنان می‌خواندند و ترجمه می‌کردند و خواهان همان قانون فرنگی بودند.» در نامه‌ای دیگر او می‌نویسد: «همه اهل پلتیک شده‌اند و حرف‌هایی می‌زنند که انسان مات می‌ماند. مثلاً می‌گویند معنی تحت‌اللفظی شاه این است نماینده ملت، و در صورتی که ملت کسی را نخواسته باشد، آن شخص را در هیچ دول نخواهند شناخت» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۶۹).

تبلیغات و سیاست‌های فوق از سوی روشنفکران، از یک سو به تداوم مبارزه علما با استبداد تا برآورده شدن خواسته‌های آنها انجامید و از سوی دیگر، موجب اعتماد مردم به روشنفکران و رهبری آنها شده بود. غیر از اینها، آنچه در رهبری روشنفکری نقش مؤثری ایفا نمود، آشنایی آنها با مفاهیم جدید بود. درحالی‌که تنظیم قانون اساسی و سایر قوانین، تأسیس مجلس و نحوه تنظیم نظام‌نامه انتخاباتی و فعالیت‌های پارلمانی و

نحوه مشارکت سیاسی مردم، همگی به عنوان پدیده‌های جدید برای مردم و علما ناآشنا بودند، روشنفکران نسبت به آنها آگاهی داشتند و برای مدیریت کشور و هر یک از حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، برنامه‌ای داشتند که برگرفته از غرب بود(۱). همچنین، روشنفکران رهبری گفتمان ترقی را نیز برعهده گرفتند. در واقع، دستیابی به پیشرفت، قدرت و ثروت، در آن دوره، آرزوی بزرگ به شمار می‌رفت. از این‌رو آنان به کسانی اعتماد نمودند که علاوه بر آشنایی با غرب و مدرنیته، طرحی جامع برای ترقی داشتند. از علل دیگری که می‌توان برای رهبری روشنفکران پس از مهاجرت کبری برشمرد، اتحاد میان روشنفکران درون و بیرون قدرت بوده است. روشنفکران بیرون از ساختار قدرت از طریق نخبگان اصلاح‌طلب درون حکومت همچون میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و پسرانش میرزا حسن‌خان مشیرالملک و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله، مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت، میرزا جوادخان سعدالدوله، دوست محمدخان اعتصام‌الملک (بعدها به نام معیرالممالک) و ابوالقاسم‌خان ناصرالملک که اولی به علت تدوین مجموعه‌ای از قوانین مکتوب و دیگری به خاطر اعتقاد به مدرنیزاسیون از بالا به ائتلاف گسترده با یکدیگر دست زدند (بخاش، ۱۹۷۸)، به ستون‌های قدرت دسترسی یافته و سریع‌تر به خواسته‌های خود رسیدند. درعین حال، هیچ نیرویی غیر از روشنفکران با مفاهیم جدید و سازوکارهای آن آشنایی نداشت، بنابراین، طبیعی بود که پس از گنجاندن خواسته تأسیس مجلس، همانها باشند که رهبری جنبش را از طریق پشتوانه اجتماعی علما به دست آوردند(۲).

پس از پیروزی مشروطه و با فرمان ۱۴ / مرداد / ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه، مجلس شورای ملی برای نخستین بار در ایران و در عمارت بهارستان با حضور هزاران نفر گشایش یافت. پس از مدتی نظام‌نامه انتخابات تهیه و انتخابات به صورت صنفی در تهران برگزار گردید و سپس مجلس با حضور نمایندگان تهران عملاً و رسماً افتتاح شد. درحالی‌که در تدوین قانون اساسی نخستین مشکلات به وجود آمد، با مرگ مظفرالدین شاه اختلافات به طور موقتی مسکوت ماند. با روی کار آمدن محمدعلی شاه مستبد و ورود نمایندگان تبریز، رویارویی واقعی میان سنت‌گرایان و محافظه‌کاران درباری که تقلیل مجلس شورای ملی به سطح مشورت‌خانه و شورای صنفی را می‌خواستند با مدرن‌هایی که خواهان برهم زدن ساختارهای موجود و سنت‌های مرسوم و به ویژه امتیازات موروثی و از پیش تعیین شده بودند، آغاز گردید (رضوانی، ۱۳۴۴: ۱۴).



مهمترین مسائل مورد مناقشه، نقائص قانون اساسی در زمینه‌هایی چون محدوده قدرت شاه، اختیارات مجلس و دولت، تنظیم بودجه و مسائل مالی، تعریف ساختارهای جدید، تعریف مشروطیت، حدود اختیارات علما، نقش دین، مقابله با امتیازات خارجی و مانند آنها بود؛ اما همه این اختلافات حول یک محور یعنی ابهام در تعریف مشروطیت شکل می‌گرفت. از این رو، با مقاومت نمایندگان مجلس، در تاریخ ۱۵ مهر/ ۱۲۸۶، متممی بر قانون اساسی اولیه نوشته شد. این متمم که از یک سو اختیارات شاه را محدود و در حد سمبلیک همچون پادشاهان مشروطه اروپا می‌نمود و از سوی دیگر، اساس تدوین قوانین را بر پایه عقل و عرف و توافق اکثریتی بنا می‌ساخت، سبب شکل‌گیری اختلافات و ائتلاف‌های جدیدی میان نیروهای سیاسی شد که در نهایت به کودتای محمدعلی شاه، ترور صدراعظم اتابک، جنگ داخلی، اعدام شیخ فضل‌الله و سرانجام فتح تهران از سوی مشروطه‌خواهان گیلانی، آذری، اصفهانی، بختیاری و سایر نقاط ایران و پناهنده شدن و فرار محمدعلی شاه به روسیه انجامید (طهرانی، ۱۳۷۹).

اهدافی که قبل از انقلاب، مشروطه‌طلبان را گردهم آورده بود، همگی زمینه‌های مشترکی چون گسترش بی‌عدالتی‌ها، ظلم و فساد، سلطه بیگانگان، مواجهه با غرب و عقب‌ماندگی کشور داشتند، اما همین زمینه‌ها، خواسته‌های مشترکی نیز چون برقراری امنیت، رفاه عمومی، استقلال‌خواهی، دولت کارآمد، آزادی، برقراری عدالت و قانون را دنبال می‌نمود. با چنین اشتراکی در اهداف، هر کس از ظن خود با مشروطیت همراه شد و آنگاه که نوبت به تعریف هر یک از این مفاهیم رسید، ظن و تردیدها تبدیل به یقین گردید و جدایی میان انقلابیون را رقم زد. در واقع، جدایی میان مشروطه‌طلبان از زمانی آغاز شد که به علت آشنایی روشنفکران با اندیشه‌های جدید و وجود عناصر روشنفکر درون حکومت، تدوین قانون اساسی بر عهده روشنفکرانی چون سعدالدوله، مخبرالسلطنه و فرزندان مشیرالدوله نهاده شد (بخاش، ۱۹۷۸) و آنان با استفاده از قوانین اساسی بلژیک و فرانسه، قانون اساسی مشروطه را بنا نهادند (ارجمند، ۱۳۸۳: ۱۱۳-۹۹). مواردی چون حاکمیت ملی، تأکید بر اختیارات مجلس در مقام قانونگذاری، تأکید بر قوانین عرفی - عقلی، آزادی مذاهب، برابری حقوق اجتماعی افراد، دستگاه قضایی عرفی و مانند آن سبب اختلافاتی اساسی در زمان تدوین قانون اساسی شد (میلانی، ۱۳۸۱: ۷۶).

بر این اساس، در مقاله حاضر، قصد آن داریم تا به مواضع و عملکرد متفاوت

روشنفکران در رابطه با چهرگان متفاوت تجدد غربی که پدید آورنده تحولات از زمان مشروطه بوده است، بپردازیم.

تجددگرایی و تجدد در ایران عصر مشروطه

منظور از تجددگرایی، جریانی است که تحت عنوان روشنفکری، رهبری فکری جامعه ایران، پیش و پس از مشروطه را بر عهده داشته و به علت آشنایی با تفکر مدرن، با اعتقاد به لزوم پیروی از غرب و اخذ تمدن آن به منظور دستیابی به پیشرفت، آزادی، برابری و رفاه، افکار جدید را وارد ایران نمود. متجددین ایرانی عصر مشروطه، همچون متفکران غربی، به سه گرایش عمده لیبرال‌دموکراسی، سوسیال‌دموکراسی و کمونیزم قابل تقسیم‌اند. میان این سه گرایش اشتراکات بنیادینی در اعتقاد به بنیادهای فکری مدرنیته یعنی عقل‌گرایی، اومانیسم، سکولاریزم و تجربه‌گرایی وجود دارد که سبب قرارگرفتن آنها درون گفتمان مدرن می‌شود. اگرچه بنیادهای فوق، در تمامی این گرایش‌ها مشترک است، اما این گرایش‌ها، در زمینه چهرگان مدرنیته، اختلاف نظرهای اساسی با یکدیگر دارند که از ماهیت ژانوسی تجدد نشأت می‌گیرد.

جریان لیبرال‌دموکراسی

از میان نمایندگان تفکر لیبرال‌دموکراسی، در ایران عصر مشروطیت، می‌توان به میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، میرزا محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان دانش‌علی، میرزا عباسقلی‌خان ممتاز همایون، میرزا مصطفی‌خان منصورالسلطنه و در دوره‌های بعدی افرادی چون دکتر محمد مصدق و اعضای جبهه ملی اشاره نمود. این نحله فکری، همچون احزاب اروپایی و آمریکایی، با تأکید بر چهره نخست مدرنیته یعنی دموکراسی، راه خود را از سایر گرایش‌های روشنفکری و مدرن جدا می‌سازد. این عده که اغلب تحصیلکردگان ایرانی در اروپا بوده‌اند، با ملاحظه سیستم سیاسی غرب به خصوص فرانسه و انگلستان، که نظام سلطنت مشروطه در آن تنها سمبل وحدت و نماد تاریخ و هویت است و امور مملکت توسط مردم و احزاب در چارچوب منافع ملی مدیریت می‌گردد، به این نتیجه رسیدند که در صورتی می‌توان پیشرفت کشور را در مسیری درست همانند غرب هدایت نمود که مشروطیت به معنای واقعی خود یعنی سلطنت مشروطه تحقق یابد. از این‌رو، جامعه برای پیشرفت نیازمند آزادی بیان، فعالیت مطبوعات آزاد، رقابت میان گروه‌ها و احزاب سیاسی، کثرت‌گرایی،



شکل‌گیری مجلس، انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای پیشبرد منافع نقاط مختلف کشور، تفکیک قوا، و در مجموع، دموکراسی است. هم اینان بودند که با هدف قرارداد استبداد و شخص شاه، به عنوان عامل عقب‌ماندگی ایران، اندیشه‌های مشروطیت و مجلس‌خواهی را به میان مردمان ناراضی و معترض در اوج انقلاب بردند (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۴۷).

در میان این افراد، سه تن از اهمیت اساسی برخوردارند که می‌توان آنها را بنیان‌گذاران تفکر لیبرال‌دموکراسی در ایران قلمداد نمود. یکی از آنها میرزا فتحعلی آخوندزاده است که همچون دیگر روشنفکران ایرانی، با تأکید بر عقلانیت غربی، اصالت تجربه، فلسفه جدید و سکولاریزم، نماینده تمام‌عیار عصر تعقل و فلسفه لیبرالیسم در ایران می‌باشد (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۴). محور تفکر سیاسی وی برانداختن «دسپوتیسم»، تأسیس «کنستیتوسیون» و تغییر دولت مطلقه استبدادی به حکومت مشروطه قانونی بود. او مبلغ فلسفه ناسیونالیسم جدید، مروج اصول مشروطه، نماینده فلسفه سیاست و تفکیک مطلق سیاست از شریعت به شمار می‌رفت. آخوندزاده ریشه همه گرفتاری‌های مردم را در «دسپوتیسم» و «فنا‌تیزم» می‌دید. او دسپوتیسم را روشی می‌داند که در آن یک فرمانروا، در بخش کوچک یا بزرگ، به صورت خودکامه و بدون پیروی از هیچ پایه‌ای سررشته‌داری می‌کند. فنا‌تیزم را نیز، شیوه‌ای می‌داند که گرفتاران به آن بدون اندیشه و بی‌آنکه در بستگی استوار گفتگوهای جهانی باشند، به هر پنداری خواه راستین و خواه ناراست می‌گروند و ایستادگی بی‌پایانی در پشتیبانی از این پندارها نشان می‌دهند (کمالی‌طه، ۱۳۵۲: ۵۳). آخوندزاده تحت تأثیر مونتسکیو و ولتر، حکومت قانونی و مشروطه را می‌طلبید: «باید اساس سلطنت از روی قوانین باشد و پادشاه راستین باید تابع قانون باشد» (آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۸۰) از دید او، برای رهایی از دسپوتیسم و فنا‌تیزم می‌بایست به اصلاح بینش دست زد:

رهایی از ظلم دیسپوت (مستبد) و عقاید پوچ تحقق نمی‌پذیرد، مگر با علم (علم مدرن) و علم حاصل نمی‌گردد مگر با پروقره (پیشرفت) و پروقره صورت نمی‌بندد مگر با لیبرال بودن، و لیبرال بودن نمی‌شود مگر با رستن از قید عقاید باطل (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۴). آخوندزاده تحت تأثیر انقلاب فرانسه، بر حقوق بشر و حقوق طبیعی به جای حقوق الهی تأکید می‌کند و آن را واسطه میان انسان‌ها با یکدیگر و با حکومت می‌داند (بروجردی، ۱۳۷۸: ۶۳). این اندیشه حول محور چهره نخست مدرنیته یعنی آزادی [از استبداد و از دخالت دین] قرار دارد که به نظر آخوندزاده تنها از طریق نظام سیاسی دموکراتیک و مشروطه قابل تحقق می‌باشد (حائری، ۱۳۶۴: ۲۷).

از میان دیگر اندیشمندان لیبرال دموکراسی، می‌بایست از مستشارالدوله یاد کرد. وی مقام ممتازی در تاریخ نشر اندیشه آزادی در ایران دارد. «یک کلمه» که در سال ۱۲۴۹ ش. در پاریس نگاشته شد، نخستین نوشته‌ای است که منشاء قدرت دولت را ارادهٔ جمهور ملت می‌داند. همچنین، نخستین بار مستشارالدوله از تفکیک قدرت دولت از قدرت روحانی، لزوم تدوین قوانین عرفی برای تنظیم امور دنیوی و یا سکولاریزم سخن گفت (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۸۶).

او در باب لزوم تدوین قانون اساسی می‌گوید: «به منظور تدوین مجموعهٔ قوانین جامعی که سریع‌الفهم و مقبول ملت باشد، محفلی از اهل دانش و حکمت و سیاست تشکیل شود و همهٔ کتب معتبر اسلامی و مجموعهٔ قوانین دول متمدن را جمع کنند و کتاب جامعی نویسند و حفظ آن به عهدهٔ مجلس مخصوص مستقل سپرده شود» (ص ۱۸۸). مستشارالدوله که درمان درد ایران و عقب‌ماندگی کشور را در یک کلمه یعنی قانون می‌داند، به اصولی چون مساوات در اجرای قانون، آزادی فردی، امنیت جان و مال، آزادی عقیده، آزادی اجتماعات، منع شکنجه، تفکیک قوا و مانند آن پرداخت که همگی برگرفته از قانون اساسی فرانسه و اعلامیه حقوق بشر بود. او در دفاع از لزوم اخذ تمدن جدید می‌نویسد:

ما باید هرگونه نیکی از اسباب مدنیت، از نظم و عدالت و آسایش و ثروت و معموریت و حفظ صحت و رونق تجارت و قدرت دولت و تربیت ملت از ذکر اورا و اناث و ترقی هر قسم صنایع و تنظیم راه‌ها و توسیع و تطهیر کوچه‌ها و درستی اکیان و اوزان و مقیاس و صحت مسکوکات سیم و زر و غیره در هر جا و میان هر طایفه مشاهده بکنیم، در اخذ و تحصیل آنها باید کوشا باشنیم (ص ۱۹۴).

او در باب تفکیک قوا معتقد است:

مقصود از این جدایی این است که وضع و تنظیم قوانین در اختیار مجلسی باشد، و اجرای آن در دست مجلسی دیگر... ترقی و قدرت فرنگستان از نتایج جدایی دو اختیار است (مقننه و مجریه) و بی‌نظمی و بی‌پولی و عدم قدرت در مشرق زمین از اختلاط و امتزاج این دو اختیار است (مستشارالدوله، ۱۳۶۳: ۴۷-۲۱).

وی در لزوم سلطنت مشروطه نامه‌های مفصلی به مظفرالدین میرزای ولیعهد و دیگر سران مملکتی نوشت و به حکومت استبدادی و فساد دربار سخت انتقاد کرد و اصلاحات اساسی در زمینهٔ ایجاد حکومت قانون، برقراری آزادی و مساوات و تغییر سلطنت استبدادی به مشروطه را خواستار شد و از لزوم تدوین قانون اساسی سخن



گفت (کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۰۴-۱۸۶). انتقادات او به وضعیت استبدادی و بی‌قانونی، که در روزنامه اختر استانبول چاپ می‌شد، به حدی بود که به دستور ناصرالدین شاه و در حضور وی، مستشارالدوله را دستگیر و شکنجه دادند و آنقدر با کتابش، «یک کلمه»، بر سر او کوفتند که چشم از جهان فروبست (بامداد، ۱۳۵۷: ۴۹۲).

جریان سوسیالیستی

در مقابل جریان لیبرال‌دموکراسی در ایران که بر چهره نخست تجدد تأکید می‌نمود، جریان دیگر تنها بر چهره دوم تجدد یعنی توسعه، دولت‌گرایی، برابری، و عدالت تأکید داشت. این جریان، دموکراسی را توطئه سرمایه‌داری می‌خواند که بدون تحقق برابری، شکل‌گیری واقعی آن ممکن نیست. پیدایش جریان مارکسیسم لنینیسم در ایران، از زمانی آغاز شد که تعداد زیادی از ایرانیان جویای کار از طبقات محروم اقتصادی به ویژه از نواحی آذربایجان و گیلان، به مناطق قفقاز مهاجرت نمودند و تحت تأثیر فقر، استبداد و بی‌عدالتی در ایران، جذب افکار انقلابی و مساوات‌طلبانه شدند؛ به گونه‌ای که تا سال ۱۲۸۵ ش، تعداد ایرانیان مهاجر مقیم قفقاز را حدود نیم میلیون نفر ذکر می‌کنند که اکثراً در صنعت نفت باکو، معادن زغال سنگ و بنادر نواحی جنوبی روسیه مشغول به کار بوده‌اند (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۱۳).

شدت جریانات سیاسی در روسیه که در نهایت به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه انجامید، به گونه‌ای بود که تمامی ایرانیان معترض مهاجر در نواحی قفقاز راتحت تأثیر قرار داد. نقطه مشترک میان انقلابیون روسی با ایرانیان مهاجر، در پایگاه طبقاتی و تنفر شدیدشان از روسیه تزاری بود که اکثراً از طبقات کارگری و ضعیف جامعه برخاستند. همین وضعیت بیشتر آنان را به سوی جنبش‌های مساوات‌طلب و رویکرد انقلابی سوق می‌داد. حزب سوسیال دموکرات کارگران روس، که در سال ۱۸۹۸م تأسیس شد، مردم مناطق غیر روس از جمله مسلمانان قفقاز و ارمنیان و گرجی‌ها را به سوی خود جلب نمود. مسلمانان قفقاز نیز با رویکرد سوسیالیستی، حزب همت را در سال ۱۹۰۴ در بادکوبه تأسیس نمودند که بنیانگذار آن دکتر نریمان نریمانف بود. ارمنیان نیز با همان رویکرد، حزب هنجاک و حزب داشناک(۴) را تأسیس نمودند. مرکز هنجاک در ژنو بود، درحالی‌که داشناک‌ها مرکز خود را در ایران (خوی، سلماس و تبریز) و ترکیه قرار داده بودند. کارگران ایرانی مقیم قفقاز به منظور سازمان‌دهی مبارزات به سبک سایر سوسیالیست‌های منطقه، حزبی را به نام «عدالت» در سال ۱۲۸۳ ش (۱۹۰۴ م) تأسیس

کردند که به آنها فرقه اجتماعیون عامیون (مجاهد) نیز می‌گفتند. از بنیان‌گذاران این حزب اسدالله غفارزاده، محمد یاروف، جاپاریدزه، و آخوندوف بوده‌اند (کولایی، ۱۳۷۶: ۷۲-۶۷). در صورتی که خواسته باشیم سیر تفکر مارکسیسم لنینیسم در ایران را پیگیری نماییم، می‌بایست همین فرقه را مطالعه کنیم که به سال ۱۲۹۹ ش، نام خود را در کنگره انزلی، به ریاست حیدرعمو اوغلی، به حزب کمونیست ایران تغییر داد (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۹). این کنگره خواستار خاتمه‌بخشیدن به سلطه امپریالیسم در ایران، مصادره اموال کلیه شرکت‌های خارجی، شناسایی حق خودمختاری برای همه ملیت‌ها در چارچوب وحدت ملی، مصادره تمام اراضی مالکان بزرگ و تقسیم آنها میان دهقانان و سربازان ارتش انقلابی، اتحاد با روسیه شوروی و جنبش بین‌المللی کارگری شد (۵) (ذبیح، ۱۳۶۵: ۶۱). فرقه اجتماعیون عامیون (مجاهد)، با تأسیس شعبه‌هایی در تبریز، رشت، تهران و مشهد، فعالیت‌های خود را گسترش داد و به نوشتن اساسنامه مطابق با وضعیت ایران، آموزش نظامی طرفداران، تشکیل کلاس‌های تئوریک، جمع‌آوری اسلحه، تهیه و ارسال مهمات و مانند آن پرداخت (۶) که از جمله اقدامات ملی آنان، کمک‌های فراوان نظامی و مالی به یاران ستارخان، و مشارکت در نهضت گیلان علیه استبداد صغیر به ریاست یفرم‌خان ارمنی از حزب داشناک بوده است. آنان همچنین از طریق کارگران ایرانی قفقاز، کمک‌های مالی فراوانی به مشروطه‌طلبان، به خصوص در زمان محاصره تبریز توسط نیروهای استبدادی محمدعلی‌شاه نمودند (خسروپناه، ۱۳۸۲)؛ به گونه‌ای که برخی مدعی‌اند بدون کمک آنها به ویژه سوسیالیست‌های ارمنی و گرجی، امکان غلبه بر نیروهای استبداد صغیر و بازگرداندن مشروطیت وجود نداشت (۷) (شاکری، ۱۳۸۴: ۲۸۸ و ۲۴۷-۲۳۷).

سرانجام با تشکیل حکومت کمونیستی شوروی در سال ۱۹۱۷، بسیاری از این افراد تحت آموزه‌های مارکسیستی، به علت اعتقاد به سوسیالیزم بین‌المللی، لزوم نابودی سرمایه‌داری جهانی و کمونیزم انقلابی و به خاطر نیاز به حمایت‌شدن از سوی یک قدرت مالی، سیاسی و تئوریک در مقابل رژیم‌های استبدادی و وابسته به غرب داخلی، زیر چتر امپریالیسم روسی از نوع کمونیستی آن قرار گرفتند. آنها حتی برخی با وجود برخورداری از گرایش‌های دینی، تحت چنین نیاز و ضرورت‌هایی، به سوی تفاسیر ماتریالیستی، مادی و ضد مذهبی کشانده شدند. از جمله این گروه‌های مارکسیست لنینیست در ایران، می‌توان، حزب کمونیست ایران به رهبری حیدرعمو اوغلی گروه ۵۳ نفر و بعدها حزب توده ایران اشاره نمود.



جریان سوسیال دموکراسی

در کنار جریان لیبرال دموکراسی، که بر چهره نخست تجدد تأکید داشت و جریان مارکسیسم لنینیسم که بر چهره دوم مدرنیته تأکید می‌ورزید، جریان سومی هم وجود داشت که سعی در تلفیق چهرگان ژانوسی تجدد می‌نمود. این جریان که به سوسیال دموکراسی شهرت دارد، پس از وقوع انقلاب مشروطه، نقش اساسی‌تری را نسبت به سایر جریانات ایفا نمود. این جریان خود به دو دسته سوسیال دموکراسی با گرایش غربی و لیبرال و سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسیستی تقسیم می‌شود. نقطه مشترک هر دوی این شاخه‌ها، که بعدها همگی در حزب دموکرات ایران در مجلس دوم گرد هم آمدند، اعتقاد به مبانی مدرنیته و ضرورت تحقق چهرگان مدرنیته است، ولی بنا بر پایه‌های فلسفی متفاوتشان، از یکدیگر جدا می‌شوند. از میان این جریان یعنی جریان دولت رفاهی با گرایش لیبرالی، می‌توان به میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، علی‌اکبر دهخدا، ملک‌الشعراء بهار، سلیمان میرزا اسکندری، سیدجمال‌الدین واعظ، محمدرضا مساوات، ملک‌المتکلمین، میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل و سیدحسن تقی‌زاده اشاره نمود که به ویژه پس از انقلاب مشروطه، در جریان روشنفکری و هدایت جریانات سیاسی به ایفای نقش پرداختند. همین‌ها بودند که پس از انقلاب مشروطیت، جنبش مردمی را از خواسته‌های سیاسی و قضایی به خواسته‌های اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی کشاندند و با پی‌گرفتن سیاست انقلابی و رادیکالی، خواستار اصلاحات در ساختارهای بنیادین و مردم‌گرایانه‌ای چون شیوه زمین‌داری و مالکیت، مالیات و خدمات رفاهی گشتند (بهار، ۱۳۷۱: ۹). اکثر این افراد، بر خلاف لیبرال دموکرات‌ها، با بدنه اجتماعی جامعه در ارتباط بودند و حتی برگزیده شدن برخی از آنها به نمایندگی در مجلس، با هدف پیگیری خواسته‌های به تعویق افتاده توده‌ها بوده است. در نتیجه، این جریان به مخالفت با ساختارهای موجود، سنتی پرداخت، به گونه‌ای که خواهان لغو هر گونه امتیازات موروثی و اشرافی و سلسله‌مراتبی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، برابری، عدالت اجتماعی و یا در مجموع، مساوات و توزیع عادلانه فقر و ثروت شدند. این گروه با شعار «برابری، برادری و آزادی» که برگرفته از آرمان انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ بود و با الگوگرفتن از روش‌های انقلابی ژاکوبین‌ها و رهبران آن همچون روبسپیر و دانتون، که حتی برخی آنها را به همین نام‌ها خطاب می‌کردند (هدایت، ۱۳۷۵: ۱۵)، به ویژه از مجلس دوم به بعد که به تثبیت بیشتر موقعیت آنها از طریق تشکیل حزب دموکرات و فزونی یافتن تعداد

نمایندگان شهرستانی مجلس که با خود پیام فقر و نابرابری مردم سراسر کشور را به پایتخت می‌آوردند، انجامید، حملات سختی را با استفاده از ابزار مجلس به هرگونه سلسله‌مراتب و امتیازات اشرافی نمود و سیاست مساوات‌طلبانه‌تری را در چارچوب نظام دموکراتیک پیگیری کرد و بدین طریق، بیشترین تأثیرگذاری را پس از استبداد صغیر، که از آن به انقلاب دوم مشروطه نیز یاد می‌شود، در هدایت جریانات و مدیریت کشور ایفا نمود (اتحادیه، ۱۳۸۱).

از میان این گروه می‌بایست به دو تن از بنیان‌گذاران این تفکر یعنی میرزا عبدالرحیم طالبوف و میرزا آقا خان کرمانی اشاره نمود. میرزا عبدالرحیم طالبوف، که نزد مشروطه‌خواهان مقام ارجمندی داشت، به گونه‌ای که حتی غیباً او را به نمایندگی مجلس اول برگزیدند [گرچه هرگز در مجلس حاضر نشد]، نویسنده کتاب‌های مهمی چون نخبه‌سپهری، احمد یا سفینه طالبی، که در نگارش آن از کتاب «امیل» نوشته روسو الهام گرفت، حکمت طبیعی، ترجمه هیئت جدید از فلاماریون، ترجمه پندنامه مارکوس قیصر روم در زمینه اندیشه‌های اخلاقی و فلسفی، مسالک‌المحسنین درباب اندیشه‌های فلسفی و انتقادات اجتماعی، مسائل الحیات در دفاع از حقوق طبیعی، آزادی و ترقی، ایضاحات در خصوص آزادی، که برگرفته از رساله در باب آزادی جان استوارت میل است، و سیاست طالبی بود.

طالبوف همچون دیگر متجددین عصر خود، معتقد به اصالت عقل و فلسفه تجربی بوده و به قانون ترقی و تحول تکاملی اعتقاد داشت. وی گرچه در محیط روسیه و تحت تأثیر جنبش‌های سوسیالیستی آن بود، اما هرگز به تحلیل‌های مارکسیستی دل‌ن بست و تحت آموزش‌های لیبرالیستی، به دموکراسی، حکومت قانون و حقوق طبیعی گرایش یافت (همان، ۱۳۶۳: ۱۸-۱۵).

خردباوری و اعتقاد به آزادی و اختیار ذاتی انسان، مفهومی است که طالبوف را در گذار از جهان بسته و تقدیرباور سنتی، در جریان روشنفکری قرار می‌دهد. وی بر پایه این دیدگاه، به اهمیت وجودی انسان می‌رسد و برخلاف پیشینیان، که از انسان کامل و متافیزیکی خارج از واقعیت و تاریخ بحث می‌کردند، بر انسان حاضر در اجتماع و صاحب اراده و شایسته تربیت و بهره‌مند از خرد و تجربه تأکید داشت. «در فکر تحلیلی طالبوف انسان مختار است. او هاتف فلسفه کار و عمل آدمی است» (طالبوف، ۱۳۴۷: ۱۰).

طالبوف در اندیشه‌های سیاسی خود، به دموکراسی و لیبرالیسم کاملاً وفادار است و به مفاهیمی چون حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی و آزادی توجه نشان می‌دهد. او آزادی را

همراه با علم، عامل اصلی ترقی و مدرنیت می‌شناسد. آزادی از دید وی یعنی «مختار بی‌قید، حر» که قابل واگذاری، تغییر و تصرف نیست. درباره عناصر اصلی آزادی، از آزادی هویت (آزادی شخصی)، آزادی عقاید و آزادی قول یا بیان نام می‌برد و از شقوق آن، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع را می‌شمارد (طالبوف، ۱۳۲۴: ۹۷-۹۳). او، در همین راستا، «رساله ایضاحات در آزادی» را نگاشت و در باب خطراتی که آزادی را تهدید می‌کنند یعنی استبداد، نادانی، هرج و مرج، عوام‌گرایی و افراط کاری هشدار داد. طالبوف تحت تأثیر لیبرالیسم، به نقش دولت به عنوان نهادی حافظ نظم و امنیت جان و مال و آزادی شهروندان می‌پردازد. او به تفاوت دولت مطلقه و مشروطه توجه دارد و نظام مطلقه را به لحاظ اینکه مانع پرورش قوای انسانی و نافی آزادی‌های اجتماعی و از بین برنده عدالت است، به شدت محکوم می‌کند (طالبوف، ۱۳۴۷: ۸۰). طالبوف در تبیین دولت مدرن مشروطه، به الزامات قانونی و حقوقی آن نیز پرداخته و حاکمیت ملی را به مسأله اندیشه سیاسی پیوند می‌زند. طالبوف می‌گوید که مقصودش از لغت «مشروطه»، همان مشروطی بودن قدرت حکومت است. به عبارت دیگر، کلمات «مشروطه» و «مشروطی بودن» (و «کنستیتوسیون» و «کندسیونل») را به یک معنی و در واقع مترادف یکدیگر به کار می‌برد (آدمیت، ۱۳۴۰: ۴۱). او مردم انگلستان را طلایه‌دار این نوع روش و پیش می‌داند و آنها را ستایش می‌کند:

«فضیلت تقدم این مبنای مقدس یعنی مشروطه نمودن حقوق سلاطین مستقلاً جقه تاج افتخار ملت انگلیس است که اول مجلس مبعوثان را در سال ۱۲۹۵ میلادی تشکیل داد» (طالبوف، ۱۳۴۷: ۲).

طالبوف تحت تأثیر جرمنی بتنام، متفکر قانونگذار انگلیس، قانون را عبارت از فصول مرتب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت می‌داند و بر این باور است که در صورت اجرای آن، هر فرد کاملاً از مال و جان خود مطمئن می‌باشد (ص ۹۴) و آن را بر اساس منطق فایده معنوی و انتفاع، که انگیزه فعالیت انسانی در جستجوی خوشی و نیکبختی است، توجیه می‌نماید. او با تأکید بر لزوم تدوین قانون اساسی، در تعریف آن می‌گوید:

ما باید قانون اساسی داشته باشیم، قانونی که با آن تعیین مخارج درباری، حق تبعه، حق مجلس وکلا، حق سناتور و حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص گردد... (طالبوف، ۱۳۲۵: ۵۳).

تا قانون نداریم، ملت و دولت و وطن و استقلال در معنی خود نداریم.

بی‌قانون اساسی نه ملت است نه شرف و نه تکریم. هر جا قانون اساسی نیست، تبعه کورکورانه، تقلید بی‌شعورانه و رعب وحشیانه است. بی‌قانون نه ملک پاینده است و نه استقلال سلطنت تامینات آینده دارد... (طالبوف، ۱۳۲۹: ۱۰۲-۹۹).

طالبوف در بخش دیگری از اندیشه‌های لیبرالیستی خود به پیروی از جان لاک، حق طغیان را نیز برای مردم در مقابل انحراف حاکمیت از وظائف قانونی و حقوقی خود تجویز می‌کند (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۹).

در حالی که طالبوف در مسائل سیاسی و فلسفی کاملاً پیرو لیبرالیسم است. در مسائل اقتصادی از سوسیالیزم پیروی می‌کند. از دید او، آزادی باید متحد با مساوات باشد. مساوات یعنی برابری، بی‌تفاوتی و بی‌امتیازی. او سوسیالیزم را «علم اصلاح حالات فقرا و رفاهیت محتاجین» تعریف می‌کند (طالبوف، ۱۳۴۷: ۴ و ۵) و خواهان دخالت مستقیم دولت در تنظیم و تعدیل ثروت و مالکیت است. او بر طبقه سرمایه‌داران جدید و ملاکان عصر کهنه زمین‌داری متساویاً می‌تازد و نخستین طرح منظم و جامع را در برانداختن نظام ارباب و رعیتی و تقسیم اراضی پیشنهاد می‌کند (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

نظام ارباب و رعیت و نفوذ ملاکان بزرگ باید از ایران برافتد و رعیت مالک باشد یعنی برزگر مالک زمین زیرکشت خود گردد... می‌بایست در عرض سی سال تقسیم اراضی صورت گیرد... پس از این نباید در ایران ملاک باشد، همه اراضی شخصی یا خالصه دیوانی باید به تبعه فروخته شود که خود تبعه مختار و مالک باشد... و دست اجحاف متنفذین بسته شود (طالبوف، ۱۳۴۷: ۱۲۳ و ۱۲۴).

او که آزادی و برابری را جزء حقوق طبیعی برمی‌شمارد، بیشترین توجه خود را به نابرابری‌های اجتماعی و اختلاف طبقاتی معطوف می‌دارد که در جامعه ایران رواج داشته است. از دید آدمیت، طالبوف این عبارت را که «مردم فهمیدند تکالیفشان باید در خور استطاعت و استعداد آنها باشد»، از دو شعار مهم گرفته است: «به هر کس به اندازه نیازمندی‌اش» و «به هر کس به اندازه شایستگی‌اش» که پایه سوسیالیزم است (آدمیت، ۱۳۶۳: ۶۷). او همچنین، در راستای این تفکر، مصرف‌زدگی، شی وارگی، اقتصاد سرمایه‌داری و نظام اقتصاد بین‌الملل را نقد می‌کند (طالبوف، ۱۳۲۴: ۹۱ و ۹۲). در مجموع، طالبوف از نظر اقتصادی معتقد به اقتصاد اجتماعی، دخالت دولت در زمینه مساوات اجتماعی، عدالت اجتماعی، تقسیم اراضی، نفی نظام ارباب و رعیتی، الغای نظام تیول‌داری، برگرداندن املاک خالصه، ملی کردن منابع طبیعی، تأسیس صنایع جدید و پشتیبانی دولت از اقتصاد ملی و محدود ساختن تجارت آزاد خارجی است.



از دیگر متفکران سوسیال‌دموکراسی نحلہ نخست، می‌بایست به میرزا آقاخان کرمانی اشاره نمود. او که در استامبول با محفل‌های روشنفکری پیوند خورده بود، شدیداً طرفدار اصالت عقل و اصالت تجربه بوده و تحت تأثیر آثار بیکن، دکارت، مونتسکیو، روسو، آگوست کنت و هربرت اسپنسر قرار داشته است. او با اعتقاد به سکولاریزم، دین را زادهٔ نیاز و احتیاجات طبیعی می‌داند که به تناسب نیازهای زمانه دچار تغییر می‌شود و امروزه، در دگردیسی خود، نیازمند به کارگیری خرد و خردورزی است (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۱۵). وی برای تمدن مغرب از دو لحاظ اهمیت و اعتبار قائل است: یکی دانش و فنون و دیگری بنیادهای سیاسی و اجتماعی آن. او اخذ علم و صنعت و دانش مغرب‌زمین را شرط ترقی و زندگی جهان نو می‌داند. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۶). در زمینه سیاسی، او با تأکید بر ناسیونالیسم ایرانی و عناصر آن ... خواهان تأسیس حکومت ملی می‌شود (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۸۷-۲۶۴). که در چارچوب حکومت مشروطیهٔ قانونیه معنی می‌دهد (کمالی‌طه، ۱۳۵۲: ۱۶۱). از نظر کرمانی، عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران، حکومت استبدادی و مذهب فئاتیکی است.

او آزادی و عدالت را جزء حقوق طبیعی افراد بشر برمی‌شمارد و حکومت استبدادی را ناقض آیین طبیعت و عامل خرابی و ویرانی اجتماع می‌داند. از این رو، تحت تأثیر افکار انقلابی فرانسه، خواهان انقلاب علیه نظام‌های استبدادی است (۸). اما تحت تأثیر همین افکار، توجه خاصی به سرنوشت تودهٔ مردم و عدالت اجتماعی دارد. وی دربارهٔ آزادی می‌گوید: «آزادی آنست که هیچ کس در هیچ عالمی اعتراض بر دیگری نکرده، کسی را با کسی کاری نباشد، و هیچکس از دایرهٔ حدود شخصی خود تجاوز نکند» (ص ۶۹). او خواهان برابری زنان با مردان است (صص ۱۲۱ و ۱۲۲). آزادی از دیدگاه آقاخان کرمانی بدون برابری ممکن نیست. همین بعد از اندیشه او، وی را متوجه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در ایران می‌سازد.

تفکر سوسیال‌دموکراسی، در دیگر اندیشمندان و فعالان سیاسی ایرانی این دوره نیز ادامه می‌یابد. پس از انقلاب مشروطه، علی‌اکبر دهخدا با امضای ع.ا.د سلسله مقالاتی را در روزنامه صوراسرافیل در دفاع از لغو نظام ارباب و رعیتی با همان رویکرد شاخهٔ نخست سوسیال‌دموکراسی چاپ کرد. او خواهان اصلاحات اساسی در نحوهٔ توزیع ثروت است (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۸۱-۲۷۳).

در هر حال، شاخهٔ نخست دموکراسی اجتماعی که متأثر از لیبرالیسم فلسفی و سیاسی (دموکراسی‌خواهی) ولی مخالف لیبرالیسم اقتصادی (اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری)

بود، مدرن‌ترین جریان سیاسی و فکری کشور بوده است که با تأکید بر هر دو چهرهٔ مدرنیته، خواهان مدرن‌شدن هرچه سریعتر کشور بود. این جریان نوپا ولی گسترده در عرصهٔ روشنفکری، با «غیریت» قرارداد «سنت»، آن را به عنوان مانع بزرگ اصلاحات و مدرنیته می‌دانست. همچنین، این جریان که در یک کلام می‌توان آنها را تجلی بزرگ تفکر مدرنیته در ایران دانست که بیشتر به مکتب نوسازی و مدرنیزاسیون تعلق داشته‌اند، پیشرفت سریع کشور و جبران عقب‌ماندگی را از طریق حذف ساختارهای قدیمی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به ویژه فکری خواستار بودند که همین مسأله آنها را در مقابل سنت‌گرایان و بعدها توده مذهبی جامعه قرار می‌داد (۹).

در مقابل رویکرد نخست سوسیال دموکراسی که از اصلاحات رادیکال اقتصادی در چارچوب نظام دموکراتیک و پارلماناریسم دفاع می‌نماید و در زمینهٔ فلسفی و سیاسی، متأثر از آراء اندیشمندان لیبرال چون مونته‌سکیو، روسو، بتام و میل است، از رویکرد دیگری در این گرایش می‌بایست سخن گفت که از نظر فلسفی متأثر از مارکس بود ولی برخلاف مارکسیسم - لنینیسم، معتقد به اصلاحات اساسی تنها در چارچوب نظام دموکراتیک پارلمانی و به نفع طبقات پایین و کارگر بود. این افراد که بیشتر با سوسیال‌دموکرات‌های آلمانی چون کائوتسکی و برنشتاین نزدیکی فکری داشتند و در عین حال، ارتباطات سازمانی عمیقی با سوسیالیست‌های قفقاز و روسیه برقرار کرده بودند، تحلیل‌های مارکسیستی از جامعه، اقتصاد و سیاست عرضه می‌داشتند. مهمترین نمایندگان فکری آنها در ایران، محمد امین رسول‌زاده و آرشاویر چلنگریان بودند که با کائوتسکی، رهبر سوسیال‌دموکرات آلمان ارتباط داشتند.

این گروه نیز همچون مارکسیست - لنینیست‌ها، فعالیت‌های پنهانی و حزبی گسترده‌ای را در میان لایه‌های اجتماعی، به ویژه در آذربایجان و گیلان شروع کرده بودند و در ترویج تفکر مساوات‌طلبانه میان بست‌نشینان سفارت انگلیس نیز نقش مهمی ایفا کردند. نقطه اصلی و اوج فعالیت این گروه مربوط به اشغال تهران توسط مجاهدین و سقوط محمدعلی شاه بود که نقش اول را همراه با سایر نیروهای انقلابی ایفا کردند. به عبارت دیگر، نقش اصلی و ظهور آشکار این تفکر پس از فتح تهران بود و قبل از انقلاب مشروطه، نقش آنها بیشتر پنهانی و کمتر از سایر نیروها بوده است.

در مقابل گرایش کمونیستی حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمو اوغلی و بعدها حزب توده، افرادی چون محمدامین رسول‌زاده، (۱۰) آرشاویر چلنگریان، نریمانف و خلیل ملکی، در دهه‌های ۱۳۲۰ به بعد، با وجود تفاسیر عمیقی که از



وضعیت ایران مطابق با تئوری‌های مارکسیستی ارائه می‌نمودند، هرگز حاضر به اطاعت از حزب کمونیست شوروی و سرسپردگی به آن نشده و معتقد به مبارزه پارلمانی در چارچوب نظام دموکراتیک برای تحقق آرمان‌های کارگری و مساوات‌طلبانه بودند. برای نمونه، رسول‌زاده که بزرگترین تئوریسین مارکسیست در دوران انقلاب مشروطه است و با سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی همکاری داشت، در ضدیت با تفکرات کمونیست‌هایی چون لنین و انقلاب کمونیستی معتقد است: «اول اینکه در ایران سرمایه‌داری اروپا و آمریکا را نداریم تا اینکه سوسیالیست شده بر ضد او کارکنیم و چون سرمایه و سرمایه‌داری نیست، پرولتاریاهم نیست... در مملکتی که سرمایه‌داری نیست، در مملکتی که عمده و کارگر کارخانجات مفقود است، در مملکتی که هنوز به معیشت قرون وسطی روزگار می‌گذرانند، در مملکتی مثل ایران، سوسیالیزم یک خیال است بی‌حقیقت» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۳۰۱). در نهایت، افراد سوسیال‌دموکراتی چون رسول‌زاده که معتقد به تحلیل مارکسی بودند، با رد هرگونه انقلاب کمونیستی، بر ضرورت دموکراسی و اصلاحات بنیادین اجتماعی تأکید داشتند.

نتیجه‌گیری

در مجموع، گروه‌هایی که تحت عنوان متجددین از آنها سخن گفته شد، یعنی لیبرال‌دموکرات‌ها، مارکسیست - لنینیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌های با گرایش لیبرالی (طرفداران نظریه دولت رفاهی) و سوسیال‌دموکرات‌های با گرایش مارکسیستی، همگی باهدایت فکری جنبش مشروطیت در ایران که ثمره آن تأسیس مجلس، قانون اساسی مشروطیت، استقرار نظام سیاسی مشروطه، آزادی بیان و قلم، تشکیل کابینه، ورود ادبیات سیاسی - اقتصادی جدید درون جامعه و نخبگان بوده است، در پیروزی انقلاب مشروطه و سیر تحولات پس از آن نقش ایفا نمودند. آنان که بیشتر درون مجلس و بیرون از آن نیز سعی در انجام اصلاحات اساسی داشته‌اند، به ویژه سوسیال‌دموکرات‌ها (با هر دو گرایش)، در صدد پیگیری آرمان‌هایی برآمدند که اهداف جامعه روشنفکری آن زمان را تشکیل می‌داده است. آرمان‌هایی چون تقسیم اراضی میان دهقانان، اصلاح نظام مالیاتی و ارائه خدمات اجتماعی که همگی به علت مخالفت صاحبان منافع، درون و بیرون از مجلس، با مشکل مواجه گردید. همین شکست در پیگیری اهداف اجتماعی و اقتصادی، سبب کشانده شدن جریانات سیاسی به جدال‌های سیاسی بیشتر شد که اینبار نه میان استبدادیون و مشروطه‌طلبان، بلکه میان مشروطه‌طلبان رخ نمود و

بزرگترین نمونه تاریخی آن، اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور آیت‌الله بهبهانی است. این امر بیانگر آنست که موافقت و مخالفت یا مشروطه، ناشی از درک متفاوت از آرمان‌های آن بود که بخشی از متجددین را در رویارویی با دیگر نیروهای مشروطه که بیشتر ریشه در درک توده‌ها و نه جریان روشنفکری داشته است، قرار می‌داد. حتی میان متجددین نیز برداشت‌های متفاوتی از آرمان‌های مشروطه به وجود آمد که ناشی از درک متفاوت آنها از مدرنیته بود. درحالی‌که لیبرال‌دموکرات‌ها بر چهره نخست مدرنیته یعنی دموکراسی‌خواهی تأکید داشتند، سوسیال‌دموکرات‌ها (با هر دو گرایش لیبرالی و مارکسیستی) بر هر دو چهره مدرنیته تأکید می‌کردند. این در حالی بود که گرایش مارکسیست - لنینیستی، که بیشتر نیروهای چریکی، نظامی و مخفی را در این دوره تشکیل می‌داد، تنها بر چهره دوم مدرنیته یعنی پیشرفت، برابری، عدالت، دولت و تمرکز توجه داشت. چنین تعارضاتی در نحوه تفکر در باب مدرنیته، به تناقضات اساسی درون جامعه ایران انجامید که در نهایت، سبب شکست نخستین جنبش آزادی‌خواهی در کشور، تأسیس حکومت استبدادی پهلوی و انقلاب ۱۳۰۷ گردید. تمامی این تحولات، که ناشی از درک متفاوت از تجدد بود، قطب‌های مختلف فکری را در جامعه پدید آورد که بعدها به گروه‌های عمده‌تری تحت عنوان روشنفکری، روشنفکری دینی و اسلام‌گرایی انجامید که هر یک در درون خود به نحله‌های مختلف فکری تقسیم می‌شدند. درحالی‌که قبل و بعد از مشروطه تا زمان تأسیس حکومت پهلوی، هدف مشروطه‌طلبان پاسخ به مسأله عقب‌ماندگی بود، با استقرار رژیم پهلوی، که با حمایت سوسیال‌دموکرات‌های هر دو گرایش و مخالفت لیبرال‌ها و کمونیست‌ها شکل گرفت و بعدها خود با نفی آزادی، تنها نمایندگی چهره دوم مدرنیته یعنی توسعه را بر عهده گرفت و دست به سرکوب اکثریت روشنفکران آزادی‌خواه زد، گرایش‌های فکری مختلف، در کنار مسأله عقب‌ماندگی، در صدد پاسخ به مسأله اساسی‌تر یعنی هویت برآمدند که تضادهای میان آنها را شدیدتر نمود و تا به امروز نیز ادامه دارد، بدون آنکه به حل مشکلی در باب عقب‌ماندگی و هویت انجامیده باشد. همگی این تحولات را می‌توان به مراحل نخستین پایه‌گذاری تجدد در ایران و نحوه ورود آن نسبت داد که با تفاسیر مختلف از چهرگان تجدد همراه بوده است.

یادداشت‌ها :

- ۱- از علل اصلی پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷ و رهبری روحانیت، قبل و پس از انقلاب، ارائه طرح جامع حکومت اسلامی، رهبری نظام سیاسی، تبیین تاریخ سیاسی اسلام و ... از سوی رهبری آن بوده است که انقلاب مشروطه فاقد آن بود.
- ۲- ائتلاف میان روشنفکران و علما بعدها مجدداً در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی شکل گرفت. در عین حال، هرگاه چنین ائتلافی همچون نهضت مزبور گسست، حرکت با شکست مواجه شد.
- ۳- ملکم‌خان علاوه بر آشنایی و دوستی نزدیک با چندتن از کارگزاران حکومت چون مشیرالدوله، چندین سال نمایندگی ایران در کشورهای اروپایی را بر عهده داشت و به علت آشنایی با چند زبان اروپایی، در بسیاری از مذاکرات مهم حضور داشته است. همچنین به علت آشنایی وی با افکار غربی و ارتباط او با روشنفکران ایرانی، اسلامی و غرب و محافل روشنفکری از طرف ناصرالدین شاه مأمور تهیه «کتابچه غیبی» یا دفتر تنظیمات در جهت تدوین قواعدی برای اداره کشور شده بود که بعدها این دفتر به عنوان یک سند توسط نویسندگان قانون اساسی مشروطه بکار گرفته شد.
- ۴- یفرم‌خان ارمنی که در سقوط حکومت استبدادی ضد مشروطه همراه با یاران خود ایفای نقش نمود، و بعدها ریاست نظمیته ایران را عهده‌دار شد و در خلع سلاح مجاهدین و طرفداران ستارخان نیز نقش مهم ایفا کرد، از همین دانشکده‌ها بود.
- ۵- حزب توده مبداء شکل‌گیری خود را فرقه اجتماعیون عامیون می‌داند نه حزب دموکرات (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۵۷)
- ۶- از جمله اقدامات نظامی این فرقه، ترور موفقیت‌آمیز آتابک، ترور نافرجام محمدعلی‌شاه و ترور آیت‌الله بهبهانی بوده است. این فرقه حتی دست به تأسیس تشکیلات سری و کوچکی در تبریز تحت عنوان مرکز غیبی زد که وظیفه آموزش نظامی و تروریستی برای افراد مجاهد را بر عهده داشته است. در جریان قیام ستارخان، اعضای این مرکز، با وی ائتلاف کردند.
- ۷- غیر از تأثیر سوسیال دموکرات‌های مارکسیست و کمونیست‌ها در غلبه نظامی بر نیروهای دولتی در مرحله دوم مشروطیت، کمک به انقلابیون و بسیج آنها، می‌بایست از تأثیر اصلی آنها در گسترش گفتمان انقلابی در ایران سخن گفت. آنها مفهوم انقلاب، تحول انقلابی، اصلاحات ارضی، مبارزه مسلحانه و سایر مفاهیم رادیکالی را وارد ادبیات توده‌ای کردند. همچنین، نخستین کسانی بودند که حزب سیاسی در معنای مدرن را در ایران به وجود آوردند. در واقع، بنیانگذاری حزب دموکرات با وجود افکار مختلف، محصول این افراد بوده است. از دیگر تأثیرات آنها باید از انعکاس جهانی کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس یاد کرد که توسط سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های ایرانی و از طریق احزاب و مطبوعات چپ در روسیه و اروپا، عکس‌العمل جهانی را به نفع مشروطه‌طلبان برانگیخت.
- ۸- آدهیت او را بزرگترین متفکر فلسفه انقلاب تا زمان جنبش مشروطیت می‌دانند. تحت همین شهرت بود که پس از ترور ناصرالدین شاه، متهم به همدستی در قتل شاه شده و همراه با یارانش خیرالملک و شیخ احمد رومی در سن ۴۳ سالگی، پس از آنکه از طرف دولت عثمانی تحویل دولت ایران شدند، او را سر بریدند.
- ۹- اعدام شیخ فضل‌الله نوری را می‌توان به این گروه نسبت داد. این افراد در روزنامه‌ها حملات شدیدی به دین و سنت به عنوان مانع توسعه‌یافتگی نمودند که سبب قتل دو تن از رهبران آن یعنی ملک‌المتکلمین و صوراصرائیل شد.
- ۱۰- رسول‌زاده که نخستین بار اندیشه سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسیستی را در رابطه با ایران به صورت فلسفی - اجتماعی بیان داشت، نویسنده رسالات مهمی چون «آینده دموکراسی»، «سیر سوسیالیزم»، «اوضاع سیاسی روسیه» و دهها مقاله دیگر در باب ایران است.

منابع :

- ۱- آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۴۱)، *ملحقات مکتوبات کمالالدوله*، به کوشش حمید محمدزاده، بادکوبه.
- ۲- ----- (۱۳۴۹)، *تمثیلات*، به کوشش میرزاجعفر قره‌داغی، تهران: اندیشه.
- ۳- ----- (۱۳۵۷)، *سه مکتوب*، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز.
- ۴- ----- (۱۹۶۳)، *القبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، بادکوبه.
- ۵- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: سخن.
- ۶- ----- (۱۳۵۱)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)*، تهران: خوارزمی.
- ۷- ----- (۱۳۵۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام.
- ۸- ----- (۱۳۵۷)، *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام.
- ۹- امیرارجمند، سعید (۱۳۸۳)، «قانون اساسی، در: انقلاب مشروطه»، از سری مقالات *دانشنامه ایرانیکا*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- باری، نورمن (۱۳۸۰)، *رفاه اجتماعی*، ترجمه اکبر میرحسینی و مرتضی نوربخش، تهران: سمت.
- ۱۱- بامداد، مهدی (۱۳۵۷)، *شرح رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، تهران: زوار.
- ۱۲- بروجردی، مهرداد (۱۳۷۸)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزاد.
- ۱۳- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۷)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- حقدار، علی‌اصغر (۱۳۸۳)، *فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت*، تهران: کویر.
- ۱۷- خسروینا، محمدحسین (۱۳۸۲)، *نقش ارمنه در سوسیال‌دموکراسی ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵)*، تهران: شیرازه.
- ۱۸- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی (۴ جلد)*، تهران: عطار و فردوسی.
- ۱۹- ----- (۱۳۷۱)، *حیات یحیی (۴ جلد)*، تهران: عطار و فردوسی.
- ۲۰- ذبیح، سپهر (۱۳۶۵)، *تاریخ جنبش گونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- ۲۱- راوندی، مرتضی (۱۳۵۵)، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- رایین، اسماعیل (۱۳۵۷)، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- رحیمی، مصطفی (۱۳۸۳)، *مارکس و سایه‌هایش*، تهران: هرمس.
- ۲۴- رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۴۴)، *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- ۲۵- سابین، جرج (۱۳۴۹)، *تاریخ نظریات سیاسی*، ترجمه بهاء‌الدین پاسارگاد، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- شاکری، خسرو (۱۳۸۴)، *پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی*، تهران: اختران.
- ۲۷- طالبوف، میرزا عبدالرحیم (۱۲۹)، *سیاست طالبی*، به کوشش حاج سیدابراهیم ثقه‌الاسلام شیرازی، بی‌نا.
- ۲۸- ----- (۱۳۱۲)، *کتاب احمد*، استانبول: مطبعه اختر.
- ۲۹- ----- (۱۳۲۴)، *مسائل الحیات*، تفلیس: مطبعه غیرت.
- ۳۰- ----- (۱۳۲۵)، *ابضاحات در خصوص آزادی*، بی‌جا، بی‌نا.
- ۳۱- ----- (۱۳۴۷)، *مسالك المحسنين*، تهران: جیبی.



- ۳۲- ----- (۱۳۷۲)؛ *ایضاحات در خصوص آزادی*، در *یحیی آریان پور، از صبا تا نیما*، تهران: زوار.
- ۳۳- طهرانی (کاتوزیان)، محمدعلی (۱۳۷۹)؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۳۴- کسروی، احمد (۱۳۷۹)؛ *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: مجید.
- ۳۵- کرمانی، میرزاحمد ناظم‌الاسلام (۱۳۸۴)؛ *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: امیرکبیر.
- ۳۶- کمالی‌طه، منوچهر (۱۳۵۲)؛ *اندیشه قانون‌خواهی در ایران قرن نوزدهم*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۷- کولایی، الهه (۱۳۷۶)؛ *استالینیسم و حزب توده ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۳۸- لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹)؛ *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو.
- ۳۹- لش، اسکات (۱۳۸۳)؛ *جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.
- ۴۰- مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان (۱۳۶۳)؛ *یک کلمه*، در: *روایای صادقه، لباس تقوی*، به کوشش صادق سجادی و هما رضوانی، تهران: تاریخ ایران.
- ۴۱- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: علمی.
- ۴۲- میلانی، محسن (۱۳۸۱)؛ *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- ۴۳- وحیدنیا، سیف‌الله (۱۳۸۲)؛ *عدل مظفر و تاریخچه آن*، در *مشروطه‌خواهی ایرانیان*، به کوشش ناصر تکمیل همایون، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۴۴- هدایت، حاج مهدی‌قلی (۱۳۶۳)؛ *طلوع مشروطیت*، به کوشش امیر اسماعیلی، تهران: جام.
- ۴۵- ----- (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵)؛ *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.
- 46- Arasteh, Reza (1962); *Education and Social Awakening in Iran*, London.
- 47- Bakhsh, Shaul (1978); *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajar*, London.
- 48- Bill. James & Springborg, Robert (1990); *Politics in the Middle East*. Third Edition, Harper NewYork: Collins Publishers.
- 49- Browne. E.G (1914); *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge: Cambridge Univ. Press.
- 50- Lambton, Ann (1961); "Persian Society under the Qajars", *Royal Central Asian Studies*, 18, April.
- 51- ----- (1974); "Some New Trends in Islamic Political Thought in Late 18th and Early 19th Century Persia", *Studia Islamica*, 39.
- 52- ----- (1957); "The Impact of the West On Persia", *International Affairs*, 33.
- 53- Gilbar, Gad (1977); "The Big Merchants (tozjar) and the Persian Constitutional Revolution of 1906", *Asian and African Studies*, 11, 3. winter.
- 54- Graham, Robert (1980); *Iran: the Illusion of Power*, NewYork: ST. Martins Press.
- 55- Kazemzadeh, Firuz (1968); *Russia and Britain in Persia, 1864-1914: A study in Imperialism*, New Haven, conn.
- 56- Keddi, Nikki (1971); "The Iranian Power Structure and Social Change", *International Journal Of Middle East Studies*. Cambridge: Cambridge Univ. Press.
- 57- McCarthy, Thomas (1980); "Translator's Introduction", *The Theory of Communicative Action*, vol.1.
- 58- Mcdaniel, Tim (1991); *Autocracy, Modernization and Revolution in Russia and Iran*, Princeton, N.J: Princeton University Press.